

اعلامیه کمیته مرکزی سازمان

به مناسبت فرارسیدن نوروز

ادامه تنش آفرینی و درگیری های تازه

بین ایران و غرب

هیات تحریریه سایت راه کارگر

حاکمیت جمهوری اسلامی سالهاست که با لجاجت برنامه غنی سازی اورانیوم را پیش می برد و با برخوردی دو گانه با آژانس بین المللی انرژی اتمی زمینه تحریم اقتصادی و فشار هر چه بیشتر بر زندگی میلیون ها نفر در کشورمان را فراهم ساخته است. رژیم از یک سو بازرسان را برای بازدید از تأسیسات اتمی به ایران دعوت می کند و از طرف دیگر با جلوگیری از باز دید آن ها به شک و تردید بیشتر دامن می زند و بهانه بدست کشورهای امپریالیستی جهت لشکر کشی و اتخاذ سیاست های تجاوز کارانه می دهد.

بقیه در صفحه 2



پایان فصل زمستان و آغاز بهار خجسته، مصادف است با عیدی بزرگ و دیرینه در ایران و شماری از کشورهای همسایه بنام: نوروز. در ایران روز اول این عید، همچنین مقارن است با آغاز سال جدید خورشیدی.

مردمان ایران و ممالک دیگر به تاسی از پایان زمستان سرد و عبوس و شروع فصل رویش و سرسبزی، سعی می کنند همچون طبیعت نونوار شوند، خانه و کاشانه خود را پاکیزه کنند و با شادی و شادخواری، غبار غم را از چهره بزدايند. اما در جهان و ایران کنونی همه انسانها نمی توانند همگام با طبیعت این طراوت و نونواری را تجربه نمایند. نظام مبتنی بر بهره کشی و نابرابری طبقاتی در جهان سرمایه داری که در ایران با روبنای حکومتی متعلق به قرون وسطی عجین شده است به مردم و بهتر است بگوئیم به اکثریت کارگران و زحمتکشان اجازه نمی دهد که همچون بهار طبیعت، شاهد بهار جامعه خود باشند. در ایران کنونی نه تنها حاکمیت مناسبات سرمایه داری بلکه همچنین سیاستهای خانمان برانداز جمهوری اسلامی از یکسو و سیاستهای امپریالیستی نیز از سوی دیگر، مانع شکوفایی و سعادت اکثریت مردم کشور است. حذف یارانه ها، تعطیلی و ورشکستگی پی در پی کارخانجات و محیطهای کسب و کار، سقوط آزاد ارزش پول ملی کشور، تورم دو رقمی که در مورد کالاهای اساسی مورد نیاز مردم از مرز پنجاه درصد گذشته، غارت ثروت کشور توسط باندهای حکومتی و یا حیف و میل آنها در انواع ماجراجونیهای هسته ای، نظامی و تروریستی از یکسو و تحریمهای اقتصادی کمرشکنی که امپریالیستها و متحدین آنها به بهانه فعالیتهای اتمی رژیم بر ایران تحمیل نموده اند از سوی دیگر، اکثریت تهیدستان شهر و روستا را به زیر خط فقر و فلاکت عمومی رانده است.

بقیه در صفحه 2

چگونه سالی؟! تقی روزبه

رمی رسد سال مخاطره آمیزی درپیش رو داشته باشیم ولاجرم بهمان میزان سالی با مسولیت سنگین برای همه مدافعان آزادی و برابری اجتماعی.

سالی که سپری شد دستخوش برخی تحولات و دگرگونیهای داخلی و بین المللی مهمی بود که در بطن خویش پرورینظش دهنده سمت و سوی رویدادهای است که سال جدید آبتن آن است. درآستانه سال نو نگاهی به سرخط برخی از آنها بیافکنیم:

بقیه در صفحه 4

نگاهی به وضعیت زنان افغانستان

الماس فرضی (صمد)

این مطلب به بهانه گزارشی مصور و مستند که از کانال ۴ تلویزیون انگلیس پخش شد نگاشته شده است.

چند روز پیش یکی از کانالهای تلویزیونی انگلیس (۴) در بخش رویدادها و گزارشات خبری خود گزارش تکان دهنده ای از زندگی یک خانواده افغان مخابره کرد. در این خبر که با فیلمبرداری از خانواده و افراد مورد نظر تهیه شده بود، زن جوانی که یک بچه خرد سال داشت و با شوهر خود زندگی میکرد تحت فشار شوهر، و در حضور او و بچه خردسالش ناگزیر به فروش تن خود برای امرار معاش خانواده گشت. گزارشگر و فیلمبردار این خبر که هنگام رویداد این مسئله در این خانه حضور داشتند.

بقیه در صفحه 7

بازهم درباره پوست اندازی سازمان اکثریت

در صفحه 6

به مناسبت نوروز ...

در چنین وضعیتی چگونه میتوان از پس هزینه های زندگی روزمره برآمد تا چه رسد به نیازهای ویژه مردم در ایام عید نوروز که اتوماتیک وار شاهد رشد تصاعدی قیمت کالاها هستیم .

اما مردم ما به رغم این دشواریهای طاقت فرسا از آنجا که به خوبی از تنفر رژیم عصر تاجر از سنتهای نیکوی عید نوروز باخبرند، نهایت تلاش خود را می کنند که این عید خجسته را همچون هزاران سال گذشته زنده و پویا نگه دارند تا رژیمی که از زبان بنیانگذارش اعتراف کرده، اسلامشان را گریه و زاری زنده نگه داشته است، در خشم و ماتم فرو رود. از اینرو جشن بهار و نوروز در ایران کنونی دیگر یک سنت ملی ناتواریستی صرف نیست بلکه همچنین کارزاریست اجتماعی و سیاسی با حکومتی که شادی و زیبایی و آزادی و شادخواری مردمان را بر نمی تابد. رژیمی که بارها از زبان برخی سخنگویانش چهارشنبه سوری و سیزده بدر را حرام پنداشته و با تحمیل آیاتی از قرآن در موقع تحویل سال و نیز گذاشتن قرآن بجای کتاب شعر شاعران بزرگ کشورمان بر سر سفره هفت سین، تلاش کرده آنها را از محتوا تهی کند، اما در تمام سه دهه گذشته در مقیاسی میلیونی و سراسری با شکست روبرو شده است .

به همین خاطر است که مردم ایران در حسرت " بهار اجتماعی "، علیرغم فلاکت عمومی و کابوس حمله نظامی خارجی بهار طبیعی را جشن می گیرند و از آن می آموزند که زمستان نیز رفتنی است و فصل رویش و سرسبزی و امید در راه است. آنها با این امید است که فکر امحای زمستان 33 ساله جمهوری اسلامی و پایان استبداد طبقاتی، سیاسی و مذهبی را همچنان زنده نگه میدارند و در بی نهایت اشکال مبارزاتی، آنها به نمایش می گذارند!

سازمان ما نیز که خود را شریک این امید بزرگ برای رهایی میدانند و در کنار اکثریت ستمکش جامعه ، عید نوروز و سال نو را پاس میدارد، آنها به مردمان جویای آزادی، شادی و آبادی تبریک می گوید .

بهارتان خجسته ، هر روزتان نوروز ، نوروزتان پیروز باد !

کمیته مرکزی سازمان کارگران انقلابی ایران (راه کارگر)

26 اسفند 1390



ادامه تنش آفرینی و ...

از جمله نمونه‌های بر خورد دوگانه را روز سه شنبه ۲۱ فوریه، شاهد بودیم. برنامه آژانس در این سفر بازدید از چند پایگاه غنی سازی و گفتگو با بعض دانشمندان شاغل پیرامون کیفیت کارشان بود. آژانس پس از بازدید از یک پایگاه اجازه می‌خواهد که از پایگاه « پرچین » در جنوب کشور هم بازدید کند. باوجودی که قبلاً به آن‌ها در سال ۲۰۰۵ اجازه بازدید از این پایگاه را داده بودند، این بار جلوی آن‌ها گرفته شد و آن‌ها بدون نتیجه باز گشتند. تعجب‌آور اینکه علی رغم بی حاصل بودن سفر آژانس، سخنگوی وزارت خارجه، آقای مهمان پرست، به رسانه‌های دولتی گفت که: « همکاری ایران و آژانس بین‌المللی انرژی اتمی در عالیترین سطح است ! »

اجازه دادن آژانس بین‌المللی انرژی اتمی که به هدف بازدید از پایگاه های غنی سازی اورانیوم به ایران سفر کرده بود، به یک پایگاه هسته ای و راه ندادن آن به پایگاه دیگر، نقض غرض است و جدی نگرفتن مساله ای که نه تنها به سلامت و امنیت هفتاد و پنج ملیون مردم ایران، بلکه به امنیت منطقه و جهان نیز ارتباط پیدا می کند. کشور ما با داشتن منابع انرژی کافی نیازی به انرژی هسته ای ندارد و ما اساساً مخالف ایجاد آن، خواه با تکنولوژی مدرن، خواه با تکنولوژی چهل سال پیشی هستیم که رژیم از آن استفاده می‌کند و همانطور هم که قطعنامه ۲۴ نوامبر سال ۱۹۶۱ سازمان ملل متحد نیز استفاده از آنها مغایر اصول و منشورهای بین‌المللی چون منشور سنت پترزبورگ (۱۸۶۸)، پروتکل ژنو (۱۹۲۵) و کنفرانس بروکسل (۱۹۷۴) دانسته است، بر این باوریم که بی توجهی رژیم به این منشور ها از یک سو و تبلیغ حذف اسرائیل از جغرافیای جهانی که بارها خامته ای و احمدی نژاد تکرار کرده اند و موضع خصمانه دولت اسرائیل نسبت به ایران از دیگر سو، میتواند به جنگی علیه کشور ما منتهی شود که پی آمدهای آن برای مردم ما و جهان فاجعه بار خواهد بود.

هم اکنون نیز این تنش‌ها و تحریم اقتصادی تأثیر سوء خود را بر جامعه گذاشته است. مواد اولیه کمیاب شده و دولت مجبور است برای خرید غله و بمنظور متوقف نشدن صدور مواد خام، از ذخائر طلا استفاده کند. در حالی که قیمت برنج نسبت به سال ۲۰۱۱ دو برابر و قیمت گوشت سه برابر و به کیلویی بیست یورو رسیده است، (۱) خامنه ای در نماز جمعه ۱۴ بهمن می گوید: « نباید القاء بحران کرد. سعی می‌کنند با هزار وسیله اثبات کنند که در ایران بحران هست. چه بحرانی؟ کدام بحران؟ » این در حالی است که هنوز مرکب گفته عسکر اولادی، رئیس اتاق بازرگانی ایران و چین، بر صفحات روزنامه‌ها خشک نشده، آن جاکه او ضمن اشاره به تورم دی ماه که ۴۰ درصد است، اعلام کرده است: « با واردات دلار ۱۶۰۰ تومانی و وضعیت فعلی تولید، تا ۶ ماه دیگر در کشور قحطی داریم. »

تذکر عسکر اولادی یا هر فرد درون حلقه حاکمیت که به مسائل اقتصادی آگاهی داشته باشد، برای خامنه ای که می‌خواهد با عوامفریبی و برزرگ نمایی های مضحک مسائل حاد جامعه و بحران سیاسی و اقتصادی گریبانگیر آنها نادیده بگیرد، بی اثر است. حاکمیت به رهبری مطلق خامنه ای بجای خنثی کردن اثرات تحریم اقتصادی و از بین بردن زمینه‌های جنگی که سایه اش بر منطقه سنگینی می کند، همان مشی همیشگی تنش زایی و تحریک اسرائیل و غرب را ادامه

میدهد. کشتار جنایتکارانه دانشمندان کشور را با بمب گذاری در هند، گرجستان و تایوان پاسخ میدهد. محمد حجازی، معاون نیروی مسلح، در عین تهدید به عملیات نظامی پیش گیرانه گفت: «استراتژی ما این است که اگر دشمنان ما بخواهند منافع ملی ایران را به خطر بیندازند و چنین تصمیمی بگیرند، ما بدون اینکه منتظر عملیات آن‌ها باشیم، دست به عمل خواهیم زد.» (۲)

این زور آزمایی‌ها به رغم خوش بینی رژیم و تبلیغ ابر قدرت بودن و مبارز طلبی، دودش تنها به چشم مردم ستمدیده ایران می‌رود که زیر چرخه گرانی و تورم زمین گیر شده اند. رویکرد رژیم به تحریم‌ها و بی جواب گذاشتن مساله اتمی بیشترین سود را به جیب دیگر کشورهای صادر کننده نفت سرازیر کرده است و نه ایران که در اثر بایکوت اقتصادی و تحریم نفتی مشتریان هر چه بیشتری را از دست داده و میدهد. طبق گزارش روزنامه واشنگتن پست (۱۶ فوریه) با بالا رفتن قیمت نفت به بشکه ای صد و نوزده دلار و پنجاه سنت، روسیه روزانه ۳۵ تا ۱۰۵ میلیون دلار بر در آمد نفتی خود افزوده است.

بنابر این، نه دور زدن تحریم‌ها از طریق شرکت بلژیکی سوئیفت (سازمان جهانی نقل و انتقال بین بانکی)، نه اعلان نفروختن نفت به شش کشور (هلند، یونان، فرانسه، پرتغال، اسپانیا و ایتالیا) و نه پیدا کردن مشتریان جدید (اعلان رضا نیک زاد، سخنگوی وزارت نفت) هیچ کدام نمی‌تواند فروش نفت را به سطح پیشین باز گرداند، زیرا:

اولاً طبق گزارش مرکز آمار جامعه اروپا (اویرو استات) فرانسه روزانه فقط هفتاد و پنج هزار بشکه نفت از ایران تا ربع آخر سال ۲۰۱۱ خریداری می‌کرده است و شرکت توتال که همه ی نفت پالایشی به مقصد فرانسه را می‌خریده، در ماه دسامبر سال گذشته به این خرید پایان داده است.

ثانیاً طبق همین گزارش، بریتانیا در ربع آخر سال گذشته خرید نفت از ایران را به صفر رسانده بود. (۳)

ثالثاً گفته رستم کاظمی، وزیر نفت، مبنی بر فروش نفت فقط به کشورهایی که تحریم نفت ایران را رد کنند، با پایه و اساس سیاست پیگیری منافع ملی (رآل پلیتیک) خوانایی ندارد، زیرا کشورهای خریدار تا کنونی امکان خرید نفت از دیگر کشورها چون عربستان سعودی، روسیه، کشورهای آسیای میانه، کشورهای منطقه خلیج و... را دارند و این جمهوری اسلامی است که با گردن نگذاشتن به کنوانسیون منع گسترش سلاح هسته ای که خود از امضا کنندگان آن بوده است، با نفروختن نفت بازنده ی اصلی خواهد بود، گیرم که در کوتاه مدت با بالا رفتن قیمت نفت در آمد بیشتری داشته باشد. افزون بر این، چون کشورهای یونان، اسپانیا و ایتالیا که وارد کنندگان عمده نفت از ایرانند، عضو جامعه اروپا هستند و گرفتار بحران اقتصادی، مجبورند بین فشار از جانب جامعه اروپا و فشار از سوی ایران یکی را انتخاب کنند، که قاعدتاً بدلیل نیازهای گوناگون به فشار جامعه اروپا گردن می‌گذارند، بدون اینکه فراموش کنیم که همین سه کشور هم مناسبات اقتصادی یکسانی با ایران ندارند. مثلاً ایتالیا در مقابل کار روی میدان های نفتی ایران بجای کارمزد خود از ایران نفت خام می‌گیرد. بی سبب نیست که ایران به دنبال مشتری به هندوستان پیشنهاد نفت ارزان تر را داده است و هندوستان در پاسخ گفته است که به تحریم‌ها توجهی ندارد و لی میتوان راه حلی پیدا کرد! (۴)

بنابر این، پرسش اساسی این است که ایران چرا همچنان موضع تهاجمی و تنش آفرینی را ادامه می‌دهد؟ واقعیت این است که در جبهه مقابل رژیم، تشمت و ناهماهنگی وجود دارد. در آمریکا اوباما و دمکرات‌ها همچنان

بر استراتژی فشار و تحریم اقتصادی تأکید دارند، در صورتیکه پنتاگون، وزارت خارجه و جمهوریخواهان فشار و تحریم را محکوم به شکست میدانند. (۵) در اروپا، آلمان بیشتر خط تحریم و فشار اقتصادی را دنبال می‌کند و مخالف جنگ است و کشورهای دیگر اروپا نیز کم و بیش همین سیاست را پی گرفته اند. در عین حال کشور های چین، روسیه، هندوستان و بسیاری از کشورهای امریکای لاتین روابط حسنه ای با ایران دارند. این همه از یک سو، و وضعیت پراکنده و متناقض مخالفین و اپوزیسیون رژیم از دیگر سو، زمینه مانور و سوء استفاده را برای جمهوری اسلامی فراهم کرده است.

طرفداران راه سبز با پیاده روی در جاده قدیمی ارتجاع مذهبی بر آنند تا همین نظام را با دستور العمل های اصلاحی آقایان موسوی و کروبی سر و سامان دهد، و همه دستگاه‌های سرکوب سیاسی، اجتماعی و فرهنگی را دست نخورده باقی گذارند و با سلام و صلوات به سر منزل مقصود رسد.

اپوزیسیون راست و رفورمیست پس از انتخابات سال ۸۸ ابتدا با حمایت از آقایان موسوی و کروبی و اخیراً هم با دخیل بستن به امامزاده ی سلطنت طلبان و شرکت در بدیل سازی های آشکار و پنهان (نمونه ی اخیر آن نشست در مرکز اولوف پالمه در سوئد)، ترساندن مردم از انقلاب و خشونت با استناد به شکست انقلاب ۵۷ و به هدف تبدیل آن‌ها به ابزاری جهت به قدرت رسیدن ارتجاعی دیگر، به حسیض بی‌اخلاقی سیاسی در غلطیده است. این اپوزیسیون از سویی از حقوق بشر، پلورالیسم سیاسی، جامعه سکولار و برابر حقوقی زن و مرد و حقوق ملیت‌ها قلم فرسایی می‌کند ولی از دیگر سو، دمکراسی ادعایی خود را می‌خواهد با نیروی نیابتی امپریالیسم و بر فراز تودها بدست آورد. ایستادن در کنار سلطنت طلبان و بنیان گذاران پیشین سپاه پاسداران سرکوب و جنایت، تکلیف این بخش از اپوزیسیون را برای مردم ستمدیده ما که طعم تلخ زندگی در هر دو رژیم را چشیده اند، روشن کرده است.

چپ انقلابی ی معتقد به سوسیالیسم، متأسفانه چه منفرد چه سازمانی، در پراکندگی و فرقه گرایی درجا می‌زند. این چپ که تنها نیرویی است که کمک به خود سازمانیابی کارگران و زحمتکشان و پیوند آن با جنبش های اجتماعی زنان، دانشجویان، ملیت‌ها، معلمان، بیکاران و دگر اندیشان برای نیل به آزادی و برابری اجتماعی را در برنامه خود دارد، در جنبش های اجتماعی حضور فعال ندارد. برای جامعه ما که آبستن تحولات پرشتاب و غیر منتظره است، غیاب چپ سوسیالیست یک فقدان بزرگ است که باید هرچه سریعتر به هدف اتحاد همه جانبه نیروهای سوسیالیست و آزادیخواه و با برنامه و بدیلی مشخص جهت اثر گذاری و دخالتگری در تحولات فردای جامعه ی ما سازمان پیدا کند. در این رابطه انتقاد بی امان از کاستی های خود و آمادگی برای دیالوگ انتقادی و سازنده جهت هم فکری برای تدارک برنامه و شرکت در جنبش های کارگری و اجتماعی نخستین گام است. امروز اگر به ایجاد این اتحاد نشتابیم، فردا خیلی دیر خواهد بود.

تحریریه سایت - فوریه ۲۰۱۲

پانویس ها:

- ۱- خبرگزاری رویتر یازدهم و دوازدهم ژانویه
- ۲- روزنامه وال استریت ژورنال سه شنبه ۲۱ فوریه
- ۳- روزنامه وال استریت ژورنال ۱۷ فوریه
- ۴- روزنامه فاینانشل تایمز ۲۲ فوریه
- ۵- روزنامه گاردین ۱۷ فوریه

چگونه سالی ...

خودنیز ترسیده و عرصه را دربالا و برای بسیاری ازخادمین بی غل و غش چنددهه اخیر که اکنون تمایزاتی و بقول خودشان زاویه ای ولواندک باکانون ویا باند اصلی قدرت پیدا کرده اند نیز تنگ کرده است. کنار گذاشتن اصلاح طلبان از دایره شرکت در انتخابات، ولوسهمیه بندی شده، ویا حتی عدم تحمل کسانی چون رفسنجانی که خود از بینان گذاران اصلی نظام بوده و بویژه در گزینش خامنه ای به عنوان ولی فقیه در مقطعی حساس و بحرانی، نقش منحصر بفردی داشته است نیز رحم نکرده، و حتی از پرونده سازی برای فرزندان و دستگیری دختر وی نیز خود داری نکرده است. نباید فراموش کرد که بخش مهمی از این تضادهای درونی و تنگ تر شدن دایره تحمل گرایشات درون حکومتی نیز بی ربط به نگرانی از خطر خروج جنبش با استفاده از گسل های درونی حاکمیت نبوده است.

احمدی نژاد که رئیس جمهور برگزیده خامنه ای و سپاه بود و خامنه ای، زمانی باد در دماغ در دفاع از وی گفته بود که با وجود چنین رئیس جمهوری دیگر نگران قدرت دوگانه نیست و وقتی او بخارج می رود خیالش راحت است، هرگز در خواب هم نمی دید که این رئیس جمهور نظر کرده، با مشاهده رویگردانی گسترده جامعه از روحانیت به مثابه مسبب تمامی بدبختی ها، فیلش یاد هندوستان کند و با علم کردن مکتب ایرانی و برقراری ارتباط مستقیم با امام زمان و بهره گیری از رهنمودهای وی، ساز خود را بزند! در این رابطه یکی از دغدغه مهم سال آتی نه فقط کنترل (و یا اگر با از خطوط قرمز فراتر نهاد عزل) رئیس جمهور هوایی شده است که در آخرین روزهای سال سپری گشته با چنان شدتی مجلس نظام را، در برابر چشمان همه آنگونه خوار و خفیف کرد، بلکه تغییر قانون اساسی و حذف نهاد ریاست جمهوری با انتخاب مستقیم از سوی مردم است تا دیگر هیچ جنبه ای نتواند موی دماغ ولی مطلقه گردد. در واقع میل سوزان به تمرکز قدرت (ولایت مطلقه) و عدم تحمل هرگونه گرایش متمایز از آن، ترسی است که هیبت ترسناک جنبش در تنبان حاکمیت افکنده است. این پدیده به یک تعبیر چیزی جز خود انتحاری و یا نوشیدن جام زهریدست خود نیست. چرا که با رو بیدن حلقه های دیگر نوبت به خود رهبر نظام رسیده و شتر بحران مستقیماً در جلوی خانه وی زانو خواهد زد.

با مسدود کردن راه اصلاح طلبان و میانه بازان به گردونه قدرت، شکاف به میان اصول گرایان یعنی نزدیک ترین حلقه مدافعان حاکمیت انتقال پیدا کرد. ائتلاف سپاه و جبهه پایداری (یعنی ائتلاف افراطی ترین و خشن ترین بخش حاکمیت) با حمایت ضمنی بیت رهبری، در برابر اصول گرایان سنتی و محافظه کار بوجود آورده است. مناسبات قوه مجریه با مقتنه به مرز هجو و استهزاء و تشکیل پرونده علیه یکدیگر کشیده و هیچ تمهید و توصیه و کمیسیون قادر به حل و حتی کنترل آن نیست. و در این میان این جایگاه فصل الخطاب ولی فقیه است که این چنین ارزان در زیر پای نزدیک ترین خودی ها لگدکوب می شود.

ج-مغاک روبه گسترشی بین خط فقر و سطح زندگی حداقل، با آنچه که در واقعیت وجود دارد به مرز چهاربیه یک می رسد. روشن است که تجمع آب پشت سد بیش از تحمل و توان واقعی سد برافراشته شده است. هر روز که می گذرد، احتمال به حرکت درآمدن سونامی یک جنبش مطالباتی جدی ترمی شود. وقوع این سونامی به اصطلاح دیر و زود دارد، اما سوخت و سوز ندارد. کفگیر هدمندی یارانه ها به تک دیگ خورده است، صندوق ارزی به صفر رسیده است و معلوم نیست که چه بر سر درآمدهای نجومی این سالهای اخیر آمده است. بزرگترین اختلاس تاریخی ما بر پیشانی حکومتی که ادعای پاک ترین

الف- بدون مبالغه باید گفت که برخلاف آنچه که در ظاهر بنظر می رسد و علیرغم شواهد و تبلیغاتی که توسط رژیم صورت می گیرد، مهمترین موضوعی که در طی سالهای اخیر ذهن سردمداران جمهوری اسلامی را بخود مشغول کرده و در عمل مضمون عمده تلاش های آنها را تشکیل می داده است، همانا خطر شورش و نافرمانی مردم، و اقدامات پیشگیرانه ویا تدارک برای مواجه با آن بوده است. و بر همین اساس دفع خطر از درون مهمترین اولویت استراتژیک رژیم را تشکیل می داده است. البته رژیم در چنته اش جز ابزار سرکوب فراگیر برای خفه کردن هر نوع شعله های اعتراضی و بیخ از آن خشکاندن هر نوع بسترها و امکاناتی که می توانسته است زمینه ساز شکل گیری تجمعات اعتراضی و تصعید بحران باشد، نداشته است. بنابراین بطور کامل تهی از سیاست جلب رضایت شهروندان، یعنی آنچه که در جهان امروزیکی از شروط پایه ای بقاء و دوام دولتها (سلطه مبتنی بر توافق اجتماعی) محسوب می شود، بوده است. جمهوری اسلامی اگر تا چند سال پیش می توانسته است بنا بدلایلی ادعای همراهی مردم را داشته باشد، اما اکنون مدتی است که بطور کامل در میان اکثریت بسیار بزرگی از اقلیت مختلف مردم منزوی شده، و هر چه از پول و سرمایه دارد صرف حفظ خود و مقابله با خطر شورش و بقول خودش توطئه ها و میلیتاریزه شدن می کند. اکنون هزینه های دغدغه حفظ خود به مثابه اولویت نخست وی مهمترین بیان رژیم را تشکیل می دهد. در این رابطه یکی از مهمترین دغدغه های رژیم در سال گذشته برگزاری باصلاح انتخابات صددرد صد نمایشی (و با بازی گران سخت گزین شده)، با اجتناب از هر نوع وسوسه داغ کردن نتور انتخابات بوده است. البته تعدد معضلات فراتر از "انتخابات" بوده و شامل کنترل هر حوزه و روزنه ای می شده است که در آن بیم سر باز کردن پتانسیل انفجاری نهفته در اعماق، می رفته است. سرکوب هرگونه تشکل و نهاد و شبکه مستقل و حتی نیمه مستقل و شبه مستقل در دانشگاه ها و بیستن هر روزنامه ای که خارج از تمایل حاکمیت دست از پا خطا کرده باشد و کنترل اینترنت و اس ام اس ها و تلاش برای باصلاح ایجاد اینترنت ملی برای کنترل بهتر و ارسال مداوم پارازیت و..... برای به حداقل رساندن خطوط ارتباطی جنبش ها و ایجاد اختلال در ارتباط داخل و خارج که رژیم در سال 88 با مشاهده اش زهره ترک شده بود، بخشی از این سرکوب فراگیر و سیستماتیک را تشکیل می داده است. هم چنین فشار بر فعالان اجتماعی و زندانیان سیاسی و خانواده های آنان و سیاست اعدام برای پراکندن یأس و ترس و درهم شکستن هرگونه مقاومت ... همه و همه بخشی از تمهیدات دشمن برای خفه کردن جنبش بوده است. در واقع در طی چند سال گذشته رژیم خطر عمده را از داخل می دانسته و استراتژی خود را بر پایه مقابله با خطر از درون و آرایش سپاه و نیروهای سرکوب بر اساس آن سامان داده است. جمهوری اسلامی هم چنین با دادن بهترین دستاویزهای ممکنه به امپریالیسم برای میلیتاریزه کردن سیاست در سطح جهانی و بویژه میلیتاریزاسیون منطقه، عالی ترین خدمت ممکنه به سرمایه جهانی را علیرغم لفاظی هایش انجام داده است که توصیف سیاهه این فقره از جنایت هایش مثنوی هفتاد من کاغذ می گردد.

ب- ترس از شورش و قیام مردم، و تمرکز بر روی بیستن در چپه های خطر، فقط در سطح جامعه نبوده است بلکه رژیم هم چون کسی که از هر ریسمان سفید و سیاه می ترسد، حتی از سایه

سخنان را شاید بتوان به مثابه ارسال بالن دماسنج به آسمان دانست. خامنه ای زمانی گفته بود که اصل مذاکره را رد نمی کند بلکه تنها آن را موکول به زمانی کرد که مصلحت نظام که صدا البته توسط وی تشخیص داده می شود، اقتضا کند. البته خامنه ای بنابه حماقت ذاتی و محدودنگری مختص مستبدین خودکامه و بیگانه با ناتوانی های خود، عاجز از درک این واقعیت است که مشروط کردن گفتگوی امن کردن جبهه درونی و ساکت کردن رقبای (واژه جمله بیرون از کردن آن از حیثه دست اندازی احمدی نژاد) که بدلیل سیاست حذف و ریزش، در حکم تضعیف کلی نظام بشمار می رود، بعید است قدرت های غربی را بی توجه به عمق بحرانهای گریبانگیر رژیم- به معامله برد برد راضی کند. در چنین شرایطی بعید است که در زیر فشار تحریم های فلج کننده و تهدیدهای نظامی، و مذاکره در زیر شمشیر آویخته بر فراز سر، قدرت های بزرگ به کمتر از جام زهر خوراندن تن بدهند. آنها همانطور که امروزمی گویند دوران بشارسد تمام شده است، چه بسا در مورد جمهوری اسلامی نیز- البته مشروط به چیدن کارت های خود- چنین کنند.

واقعیت آن است که جنبش اعتراضی مردم در پی آزمون جنبش سبز و ناکامی آن و با عبور از آن، در صدد آرایش دادن به خود در یک دوره انتقالی پیچیده برای ورود به دوره پسا اصلاح طلبی، آنها تحت شرایط سرکوب سنگین، قرار دارد. در عین حال مردم با احتیاط عمل کرده و در انتظار تحلیل رفتن بیش از پیش توان یک رژیم هاروسرکوبگر در مقابله با بحرانهای فزاینده برای بیرون آوردن سرخود از لاک هستند. تأثیرات مخرب تهدیدهای نظامی و تحریم ها نیز به نوبه خود بر پیچیدگی این وضعیت و تیرگی افق پیشاروی می افزاید. با این همه همیشه در دل بحران های حاد فرصت هایی نیز ممکن است آفریده شوند. انباشت مطالبات و ضرورت صف آرایی حول آن

در شرایط کنونی اقتصاد و بحران اقتصادی پاشنه آشیل رژیم است و امکان به حرکت درآمدن سونامی مطالباتی در زیر فشارهای داخلی و بین المللی در حالی که یارانه ها بدلیل افزایش تورم و مشکلات مالی دولت در معرض آب رفتن قرار دارد و تحریم های نفتی و بانکی اوضاع مالی و تجاری رژیم را در تنگنا قرار می دهد، یک احتمال واقعی است. طرح مطالبات فراگیر و حرکت های اعتراضی گسترده حول آنها و باشکال متنوع اعم از اعتصاب و تظاهرات و انواع تجمعات می تواند نقطه شروع مناسبی برای به حرکت درآمدن مجدد جنبش اعتراضی و این بار با حضور فعال تر و گسترده تر لایه های کارگران و زحمتکشان باشد. چنین جنبشی طبعاً قادر خواهد بود با جوش دادن حرکت های پراکنده به یکدیگر موازنه قوا را بسود کارگران و زحمتکشان رقم بزند. اگر آن بارجنبش اعتراضی از سیاست شروع شد و نتوانست با مطالبات افشار زحمتکشان و اعتصابات و تظاهرات آنها و نیز با سایر جنبش های اجتماعی پیوند لازم را برقرار کند، این با حرکت با شروع از مطالبات اقتصادی در فرایند تعمیق خود از آن فراتر رفته و با ترکیب مطالبات سیاسی و اقتصادی و اجتماعی پایگاه توده ای فعال تری برای جنبش ضد استبدادی- مطالباتی فراهم سازد. قطب بندی و صف آرایی حول این مطالبات، به مثابه نقطه عزمیت، بهترین و عملی ترین پاسخ برای بیرون آمدن از گرداب و دور باطلی است که دو قطب ارتجاع داخلی و خارجی در برابر مردم ایران گشوده اند. همانطور که اشاره شد با تعمیق روز افزون مولفه های داخلی و خارجی بحران، همواره امکان بروز و ظهور فرصت های تازه ای می رود که آمادگی جنبش ها و فعالان برای بهره گیری از آنها دارای اهمیت است.

یک فروردین 1391

نظام الهی را در ارد، به درخشش پرداخته و صدا در حلقوم حتی وفادارترین حامیان رژیم هم خفه شده است، زلزله بر اندام پول ملی و نرخ برابری آن با سایر ارزها افتاده است. رئیس اتاق بازرگانی دم از ضرورت ستاد اقتصادی برای مقابله با بحران می زند. عسکراولادی برادر از احتمال وقوع قحطی در ماههای آینده و تورم چهل درصدی سخن گفته است. ریزش نیروها و پایگاه های اجتماعی رژیم شتاب گرفته و مولفه های اصلی بحران علیرغم سرکوب و بیگنروبه بند ها در حال تعمیق است. بحران دیگر حتی ساختاری نیست که با تغییراتی در مدل موجود آرام بگیرد، بلکه سیستمی است که بدون حذف کلیت سیستم، راه بجایی نخواهد برد.

د- علاوه بر نگرانی از خطر برآمد داخلی و بیم از طغیان رودخانه، همانطور که اشاره شد رژیم دچار بحران مرکب و چندوجهی و همزمانی است که همچون چنگال های متعدد یک چنگ عمل می کند. یکی از مهمترین آنها تشدید تخصصات رژیم با قدرتهای بزرگ غربی است که از یکسو با تشدید تحریم ها با هدف فلج و زمین گیر کردن رژیم از طریق آماج قراردادن صادرات و درآمدهای نفتی و قطع مرادوات بانکی و مالی همراه است و از سوی دیگر با افزایش تهدیدات نظامی. فرار است مذاکره و فعالیت با اصطلاح دیپلماتیک که آنها بنابه تهدید او با ما در حال بسته شدن است، در دهلیز چنین سلاح خانه ای صورت گیرد. در اینجا لازم است به طور فشرده به سه نکته مهم اشاره شود:

مهم است در نظر بگیریم که تشدید بحران، از جمله بحران سقوط وسیع نرخ پول داخلی در برابر ارزهای خارجی و یا تورم عنان گسیخته و بیروزشانه هانی از فروپاشی اقتصادی، موجب آن شده است که قدرت های بزرگ فشارهای روز افزون کنونی را مثبت ارزیابی کنند و به اعمال فشارهای بیشتر و بیشتر راغب تر شوند.

نکته دوم آن که در این بحران عامل مؤثر و پرنفوذی هم چون اسرائیل که معتقد است، خطر جدی است فوری است، در شتاب دادن به رویدادها ایفاء نقش می کند. بطوری که او با ما و سایر سیاستمداران آمریکا هر روز خود را بیش از پیش و بصورت زمان بندی شده متعهد به اقدام نظامی در صورت شکست گزینه دیپلماسی می کنند. گویی که حل شتابناک بحران ایران بخشی از راه حل خروج از بحران بشمار می رود که جهان غرب گرفتاران است.

نکته سوم آن است که درواکنش به فشارهای هردم فزاینده بین المللی است، خامنه ای و حامیان ذوب شده در اطراف وی بر آن آن بوده اند که سازش در موقعیت ضعف و فعال بودن شکاف های درونی خطرناک بوده و به مصلحت نیست. بزعم آنها، اما در پی کنترل اعتراضات داخلی، بایکدست کردن حاکمیت و تمرکز قدرت در دستان ولی فقیه، با امن و امان کردن جبهه داخل- نقطه موهومی که هرگز نمی توان به آن رسید و هم چون سراب فریبنده ای جلوتر می دود- می توان از موضع قدرت و چانه زنی به نوعی سازش بقول خودشان بردبرد پرداخت و باین ترتیب قتیله بحران را پانین کشید. سخنان اخیر لاریجانی به عنوان نماینده رژیم در نشست حقوق بشر با سی ن، در مورد بحران هسته ای که البته بطور معمول ورودیه آن به دلیل حساسیت این حوزه خارج از وظیفه این نوع دولتمردان قرار دارد، مگر آنکه با چراغ سبزمحافل اصلی قدرت صورت گرفته باشد، در نوع خود مهم است. در این اظهارات او منکر سیاست نابودی اسرائیل شد، امری که زمانی اعلام عدم دشمنی با مردم اسرائیل توسط مشاعی و احمدی نژاد طوفانی علیه آنها توسط جناح رقیب را برانگیخته بود. او هم چنین از برقراری مذاکرات با دولت آمریکا نیز حمایت کرده است. این

باز هم درباره پوست اندازی سازمان اکثریت

کدام نمایندگان مستقل مجلس!؟

کدام اپوزیسیون متحد شده حول استراتژی انتخابات آزاد!؟

کدام جامعه جهانی و کدام نوع کمک ها!؟

چشمی به این سو و چشمی به آن سو!

تقی روزبه

سیاست تحریم و سناریوی از قبل تعیین شده "انتخابات" دم زد، البته خارج از فهم افراد متعارفی امثال نگارنده است. نکته متمایزکننده دیگر، ادعای ایشان در مورد معجزه شعار انتخابات آزاد به عنوان ترجیح بند آغازوپایان سخنانش بود که گویا توانسته است اپوزیسیون چندتکه را بسیج کرده و دورهم جمع کند. گرچه روشن نساخت که معجون بی نام انتخابات آزاد که لباس فاخر استراتژی را هم برتن دارد چگونه می تواند جریانات با رویکردهای مختلف به جمهوری اسلامی را بایکدیگر متحد کند و اساسا چنین انتخاباتی تحت چه شرایطی قابل برگزاری است؟ آیا انتخابات واقعا آزاد اساسا با وجود جمهوری اسلامی قابل جمع است یا سرنگونی رژیم یکی از پیش شرط های تحقق آن است؟ جالب است که در این مورد نیز نظر دیگر گفتگوکنندگان با توجه به مواضع شناخته شده راستشان، رادیکال تر از مواضع نماینده اکثریت بود.

نکته سوم مورد تأکید ایشان ضرورت کمک گرفتن از خارج بود. آقای خلیق کمک گرفتن از جامعه بین المللی را امری بدیهی عنوان می کرد، بدون آنکه با صراحت و بطور شفاف معنای این جامعه بین المللی و محدوده و نوع کمک ها و منابع کمک کننده را روشن کند. در این مورد هم البته در قیاس با مواضع دوگفتگوگر دیگر که خواهان روشن شدن محدوده های آن بودند، و لااقل بر حسب ظاهر با مداخله نظامی و یا اخذ کمک های مالی از دولت ها مخالف بودند، مواضع اکثریت بشدت راست بود که دیگران باید در برابرش لنگ می انداختند. در هر حال درک این گفتگو هیچ نشانه روشن و صریحی از مواضع یک جریان مدعی چپ، ادعائی که این جریان همواره با خود بدک می کشد، دیده نمی شد. هیچ کلام صریحی در مورد محکوم کردن مداخله نظامی یا محاصره اقتصادی و یا عدم مداخله نظامی و غیر نظامی از این جریان شنیده نشد.

براستی در مورد سازمان اکثریت و سیمایشی آن به مثابه یک جریان چپ در اذهان نسل های جدید چه می توان کرد؟ تجربه بیش از سه دهه نشان داده است که آمیدی به تغییر و تصحیح مواضع پایه ای در این جریان وجود ندارد و حتی فشار از پائین و از بیرون هم برای تغییر اساسی آن جز کوبیدن آب درهاون نیست. گوئی این سیاست با شیر آمده است و پاجان بدخواهد رفت. تا زمانی که عناصر و مصالح کهن و بازمانده هم چنان شاکله و ساختار اصلی این جریان را تشکیل می دهند آمیدی به تغییر آنها نیست. بنابراین آنچه می ماند و مربوط به چپ می شود، نه امید به تغییر سیاستها، بلکه ممانعت از سوء استفاده این جریان با انتساب خود به چپ و بهره گیری از اصطلاح پیشینه و میراث گذشته خود و چپ است. امری که از قضا سایر جریانات بورژوازی نیز میبایست از همین جنبه و بازی با همین کارت، به بهره برداری بپردازند. بنابراین اگر آمیدی به تغییر این سیاست ها وجود ندارد که تجربه همین را نشان می دهد، می ماند فشار فعالین چپ و مدافعان سوسیالیسم از پائین و از بیرون، با هدف افساء مستدل ماهیت غیر چپ و دگر دینی شده این جریان، با هدف ممانعت از سوء استفاده این جریان و هم چنین کمپ بورژوازی از اتلاف آن به چپ در میان نسل های جدید.

بی تردید اکثریت مثل هر جریان دیگری حق ابراز مواضع و بطریق اولی تغییر آن تحت هر شرایطی را دارد و کسی نمی تواند نسبت به آن معترض باشد، اما مسأله اصلی در اینجا نه ابراز نظریه انکار حق تغییر آن، بلکه انتساب خود به اردوی چپ- اقدام به زدن راهنمای چپ و پیچیدن به راست- برای فریب دیگران است. بازی با اتیکت چپ در بساط بورژوازی برای تشتت اردوی چپ و فریب دیگران اگر بقدر کافی افشانشده باشد، برای صفوف چپ همیشه زیان بار بوده است. و این در شرایطی است که همه مؤلفه های بدیهی و اصلی و شناخته شده چپ (نظیر مبارزه ضد سرمایه داری و مخالفت با مداخله و وابستگی به اردوی سرمایه، مبارزه علیه جمهوری اسلامی و همه جناحها و وابستگان به آن، تقویت صفوف مستقل اردوی کار و حتمتکشان و نه کمپ بورژوازی و...) توسط این جریان آشکارا نقض شده و چوب حراج زده می شود. از همین رو باید تلاش کرد که این بار، ظهور در فاز کمدی، توسط اکثریت (و اعاون و انصار و یا متحدین دیروز و امروزش) بنام واقعی خود و بنام آنچه که واقعا هستند صورت گیرد تا سر بر نگاه، هم چون راه پیمانی به سوی بیت "امام خمینی" برای بیعت در اوایل انقلاب بهمین 57، نتوانند صفوف چپ را از درون فلج ویی اراده کنند. این مسأله بویژه در شرایطی که چپ در دستر بجران فزاینده جهانی با سیمای رادیکال و ضد سرمایه داری خود مجددا سر بر می کشد، و از قضا یکی از دلایل تمایل این جریان نسبت به المصافق اتیکت چپ به خود است، و اجد اهمیت است.

2012-03-20 – 01-01-1391

*-

<http://www.voanews.com/persian/programs/tv/113209144.htm>
ml

نگاهی به وضعیت زنان ...

مخابره نمود. بر مبنای این گزارش مقامات دولتی ممکن است هرگز قادر به شناسایی این زن مقتول نشوند. این روزنامه علت این امر را از زبان مقامات محلی مسئول این پرونده عدم ثبت این زن در دفتر ثبت احوال کشور و در واقع عدم وجود خارجی او از نظر دستگاههای دولتی میدانند.

بسیاری از زنان افغان امروزه از نگاه جامعه مردسالار حاکم، ابزارهایی هستند برای حل و فصل نزاع و اختلافات بین خانواده ها و قبایل. زنان و دختران خردسال که اغلب ده-دوازده ساله هستند با وحشیانه ترین شیوه ممکن و بدون اطلاع و اجازه خود آنان به تملک دیگران در می آیند. تجاوز، شکنجه و اسارت این دختران از همان لحظه ورود به خانه بخت (بخوان بدبختی) آغاز میشود. او پس از ورودش به چنان خانواده ای همچون بردگان بایستی کار کند. با هراختلاف و تنش در مناسبات خانواده ها بشدت تنبیه و حرمت انسانی زیر پا گذاشته میشود. هیچ حق انتخابی در مورد حتی موارد بشدت شخصی زندگی ندارد. با اینهمه اجحاف و وحشیگری که در حقش روا میدارند اگر 'پا از گلیمش فراتر نهد' و خارج از مناسبات موجود رفتار نماید، به جرم زنا او را سنگسار و یا شبانه سر به نیست میکنند.

در همین رابطه و تحت فشارنهادهای مدافع حقوق بشر و زنان، دولت کرزی در سال ۲۰۰۹ قانون حذف خشونت علیه زنان را تصویب کرد. روزنامه انگلیسی زبان ایندی پندنت در گزارشی که در اکتبر سال گذشته انتشار داد از قول قاضی القضاة دادگاههای لشکر گاه در پاسخ به سئوالی در مورد اطلاع مردم از محتوای این قانون میگوید؛ احتمالاً ۴ درصد مردم از آن مطلع هستند. همین گزارش در مورد مجازات احتمالی قاتلین زنان از قول یکی از کارکنان سازمانهای خیریه در رابطه با محکومیت تعجب برانگیز و نادر یکی از این قاتلین به جرم قتل زنتش با ۱۶ سال زندان و اینکه چرا این فرد خود را به مقامات معرفی کرد از قول دادستان پرونده منبوسد که از آنجا که او فکر میکرد مانند پرونده های دیگر کاری بکارش نخواهند داشت خود را معرفی کرد!

امروز همگان بخوبی میدانند که در وراى ادعاهای دهان پر کن دمکراسی خواهی و ژست های غلط انداز مدنیت چگونه اشغالگران و بویژه آمریکا از یک طرف با توپ و تانک و هواپیما و از طرفی با باز گذاشتن دست متحجرین مذهبی در تحمیق هر چه بیشتر توده ها زندگی زن افغان را به تباهی کشیده اند. نیروهای اشغالگر که تحت فشار جهانیان ناگزیر به اقرار به تخدیر و نابودی زندگی زنان در افغانستان شده اند با گسیل سازمانهای خیریه تلاش میورزند چنین وا نمود نمایند که حضور آنان در این عرصه صرفاً حمایت از زنان در مقابل وحشیگریهای طالبان است! همواره چنین مینمایند که آنان دخالتی در وضعیت موجود و آنچه بر زن افغان در سی سال گذشته رفته است ندارند. و در صورت عدم حضور آنان وضع از آنی که هست بدتر هم خواهد شد. بنابراین ادامه اشغال تنها راه جلوگیری از بهم خوردن نظمی است که ایجاد کرده اند!

با از بین بردن شیرازه های اقتصادی، اجتماعی، بهداشتی، آموزشی و رفاهی جامعه در طول جنگهای سه دهه گذشته، میلیاردها دلار از پولی که ظاهراً برای کمک به مردم افغانستان و بازسازی کشور از جانب جهانیان پرداخت شده، در عمل صرف ایجاد دستگاه فاسد و فربشی و طولبی که هدف اساسی آن نه خدمت به شهروندان افغانی و بویژه زنان افغان بلکه در جهت برآوردن اهداف اشغالگران و نیروهای حامی آن در کابل شده است.

در تمامی سالهایی که اشغالگران و نیروهای رنگارنگ جهادی و یا طالبی به شخم زدن جامعه افغانستان مشغول بوده اند، در کنار خراب کردن هر مدرسه و آموزشگاه و امکانات محدودی که سابقاً موجود بود، مدارس دینی و حوزه ای و مساجد ساخته شده است. گذشته از بودجه دولت افغانستان سالانه میلیاردها دلار پول وارد افغانستان میشود. بخش بسیار عظیمی از این سرمایه صرف تبلیغات مذهبی و تعالیم و تفاسیر دینی مورد نظر سلفی های عربستان و قطر میشود. بدیگر سخن ارتجاع منطقه و نیروهای جهادی افغان با چنین روشی موفق شده اند ضمن تحمیق توده ها، آنها را به گوشت دم توپ طرفین متخاصم در دعواهای بی پایان سی سال گذشته تبدیل نمایند.

ناخوانی، فساد، و بی میلی دولت مرکزی در دفاع از جان، حفظ امنیت، حرمت و حقوق شهروندان و بویژه زنان افغان و باز گذاشتن دست مشتکی ملا و ریش سفید مرتجع و تفنگدار طالبی و مجاهد که هر کدامشان سر در آغل دولتی و یا حزبی دارند، عملاً زنان افغان را بی نیاز تر از همیشه در جامعه ای که کمترین نشانی از امنیت و صلح نیست رها کرده است. همین منابع و اربابان اشغالگر آنان هر از گاهی با براه انداختن علم شنکه ای خیابانها و شهرهای کشور را به کنترل خود در میآورند. با چنین اقداماتی طرفین متخاصم پیامهای خود را به جامعه و بویژه زنان میرسانند. ارتجاع محلی و منطقه ای دخالتهای همه جانبه خود در امور جامعه، مردم و بویژه زنان بی پروا تر و دست بازتر از همیشه پیش میبرند. بطور مقطعی هم که شده مقاومت و مطالبات طبقاتی، مدنی و اجتماعی جامعه را به عقب می

صحنه هایی از درمانگی، انزجار و زحری که زن میکشید و آشکارا با خطاب قرار دادن شوهرش آنرا به نمایش میگذاشت را مخابره کردند. او آشکارا شوهرش را متهم میکرد که از زن بودن او سوءاستفاده میکند و بجای یافتن راهی برای حل و فصل مشکلات زندگیشان، او را وادار به تن فروشی میکند. شوهراین زن از کارمندان رسمی دولت بوده است که به علت بیماری کارش را از دست داده و اکنون برای درمان بیماریش (بگفته او) و از آنجا که حقوق زنتش که معلم است کفاف مخارج خانواده را نمی دهد، و دولت نیز هیچگونه امکاناتی برای مداوای او در اختیارشان نمی گذارد، زنتش را به خودفروشی وادار میکند.

مباحث مطرح شده در پی پخش این خبر در مورد زنان افغان و مسائلی که آنان در جهنمی بنام افغانستان با آن مواجهند محرک نگارش این مطلب شد. مسائلی نظیر ستم جنسی، خشونت فیزیکی، ازدواج در سنین کودکی، تجاوز، مسئله مردان، آموزش، مسئله اشغال، سازمانهای غیر دولتی و اهمیت پیوند جنبشهای زنان در منطقه به اختصار مورد بحث قرار گرفته اند. در هر مورد تلاش شده است پیشنهادهای معینی مطرح گردد.

اخبار، گزارشات و تصاویری که از افغانستان و با اهداف معینی از سوی خبرگزاریهای غربی مخابره میشود، معمولاً در چهارچوب سیاستها و برنامه های غرب در این کشور است. با وجود این، مسئله زن آنچنان در این کشور حاد و وحشتناک است که خبر را هر گونه منتشر کنند، عمق فاجعه از همه طرف نمایان میشود. این اخبار اکنون دیگر نیازی به برشمردن دلایل فجاج بیشماری که در افغانستان بر زن افغان میروند، به نقش تعیین کننده کشورهای غربی در گستراندن طاعون طالبان ومجاهدین و تمامی بنیانهای فکری آنان و نظام فاسد و سرکوبگری که سی سال است به کمک و حمایت و محافظت آنان چه توسط طالبان و چه مجاهدین در این کشور وجود دارد، نمی بیند. تأثیرات حضور اشغالگران و معاملات آشکار و نهان آنان با جناحهای رقیب در منازعات افغانستان و همچنین در گسترش جنگ و خشونت در تمامی عرصه های جاری در جامعه را بکلی نادیده می انگارند.

خبر ذکر شده علیرغم نشان دادن بی رحمی و گسترش بی حد و مرز فساد، فحشا و فلاکت موجود در میان طبقات کارگر و زحمتکش جامعه، پرده از سیستم و مناسبات فاسد، استثمارگرانه و بشدت عقب مانده ای بر میدارد که زندگی میلیونها زن افغان را به نابودی کشانده است. زنانی که مضاف بر نابرابریهای اقتصادی و اجتماعی موجود از ستم مضاعفی که صرفاً بخاطر زن بودن بر او روا میشود رنج میرد، ستم جنسی وارد شده بر زنان افغان نمونه عریان و غیر قابل کتمان استیلاک مناسبات عهد عتیق در زمانه ماست. مناسبات و نظامی که زنان را صرفاً به خاطر زن بودن آنان مورد همه نوع تبعیض، ستم، سرکوب، تجاوز و حذف فیزیکی قرار میدهد. نظامی عقب مانده، فاسد و استثمارگر که بر مبنای باورهای بشدت ضد زن و متحجرعصر بربریت و عرف و سنت های مرسوم درجوامع بدوی زندگی نیمی از جمعیت افغانستان را به تباهی کشانده است.

وضعیت و جایگاه زن در هر جامعه ای نشان دهنده حرمت و شان انسان و جایگاه آن در مناسبت ان جامعه است. آنچه بر زن افغان میگذرد آینه تمام نمای مبنای و مناسبات بشدت ارتجاعی، ضد زن و ضد انسانی موجود در افغانستان است. سیمای واقعی جامعه افغانستان سیمای زنانی است که در این کشور نه فقط از جانب ملا و کدخدا و آقا و ریش سفید محل و جنگ سالار و حکام محلی و کشوری بلکه برادر و پدر و شوهر خود همواره نکوهش، تحقیر، سرکوب و تبعید خانه نشین میشود. گوش و دماغشان را میبرند. صورتهايشان را با اسید میسوزانند. درکوجه و خیابان آنان را میدزدند و برای انتقال مواد منفجره و انفجار آن از آنان استفاده میکنند. هنوز پای راه رفتن را بخوبی در نیافته اند که روانه شکنجه گاهی به نام خانه شوهرش میکنند!

آمارهای سازمان ملل در این زمینه نشان میدهد که از ۵۷ درصد ازدواجهایی که در افغانستان رخ میدهد یکی از طرفین زیر ۱۶ سال سن دارند. این در حالی است که بر مبنای گزارش مستند دیگری که از شاهدان عینی گرد آوری شده است ازدواجهای زورکی و ترتیب داده شده توسط خانواده ها دلیل اصلی خود سواری زنان میباشد. آمارهای موجود نشان میدهند که از هر ۱۱ زن افغان یکی از آنها کشته میشوند! روزنامه ایندی پندنت چاپ لندن (اکتبر ۲۰۰۱) طی گزارشی مبسوطی ازبید شدن جنازه یک زن بقتل رسیده افغان که به علت نابود شدن صورتش مقامات قادر به شناسایی جنازه نشدند

رانند بر ناامنی و توحش موجود در جامعه می افزایند، و مهمتر از همه بدروغ خود را مدافع منافع و امنیت مردم قلمداد میکنند و بدینصورت بیش از پیش بر چشم مردم خاک میباشند.

دولت با چنین کاری میخواهد به مردم بگوید که اگر آنچه ما ایجاد کرده ایم تلنگاری بخورد، شما با چنین جانورانی روبرو خواهید بود که امروز به درب خانه هایتان میگویند! از سوئی هم دولت به این ترتیب، نیازها، مطالبات، خواستها و مبارزات مردم را عقب رانده وتلاش میوز تا تمام دستاوردهای نادر سالهای اخیر را از آنان پس گیرند. به عنوان مثال، به همین ماجرای چند روز گذشته در رابطه با گویا توهین به قرآن در پایگاه های نیروهای ناتو توجه کنید. اینهمه سر و صدا و تظاهرات و اعتراض بر علیه مسئله ای که هنوز هم که هنوز است کسی صحت و درستی و چرایی انجام آن را نمیداند. با وجود این، همین حد کافی است تا با کشاندن بخشی از توده عاصی گمراه و عقب مانده به خیابانهای کابل و سایر شهرهای بزرگ افغانستان اوضاع را از آنچه هست نا امن تر و متشنجتر کنند. گروههای رقیب دولت با از دست ندادن فرصت 'طلایی' که در پی چنین رویدادهایی برای فعالیتشان ایجاد میشود، عملاً میخواهند به نیروهای اشغالگر نشان دهند که علیرغم وجود دولت کرزای، آنانند که قدرت را در کوچه و خیابانهای شهرها در دست دارند. آنان طرف اصلی مذاکرات اشغالگران باید باشند و برسمیتشان شناخت. همان مسئله ای که امروز به باز شدن دفتر طالبان در قطر انجامیده است!

مناسبات اقتصادی و اجتماعی موجود در افغانستان و بی توجهی حکام فاسد و عقب مانده آن به نیازهای زنان این کشور و نبود کمترین تسهیلات لازم برای آنان، زنان را به اصلی ترین قربانیان نظام تبدیل نموده است. در این نظام زن کلاپی است که مانند هر چیز دیگری در بازار ارزش گذاری شده و بر مبنای آن به فروش میرسد. این کالا اما در شرایطی بسیار ناامتر و زشتتر از سایر کشورهای منطقه خرید و فروش میشود. چرا که از یک طرف تبعیض، فلاکت و فقری حد و حصر موجود زن را به مرکز معرکه گرگها پرتاب میکند و از طرفی هیچگونه حفاظ و سدی برای دفاع از او در مقابل خطرات بلقوه ای که او را در چنین جنگل بی قانونی تهدید میکند وجود ندارد.

در هم تنیدگی سرمایه و مذهب در جامعه افغان و بسیاری از جوامع دیگر منطقه و جهان عقب نگه داشته شده اکنون مبارزه علیه مذهب را به یکی از اصلترین عرصه های مبارزه زنان و در جوار مبارزات ضد کاپیتالیستی قرار داده است. اهمیت این نکته با ویژگیهای جامعه افغانستان و آنچه در سی سال گذشته تجربه شده است بدرستی بر اهمیت اساسی مبارزه با مذهب صحنه میگذارد. مردم افغان و بویژه زنان کارگر و زحمتکش بیشترین سود را از کاهش نقش مذهب در عرصه های مختلف زندگی خواهند برد. تنها در چنان صورتی دست نیروهای مترجم، خشونت طلب و خشونت گستر و زن ستیز از جامعه کوتاه خواهد شد و شرایط برای گذار به جامعه ای انسان سالار و آزاد مهیا خواهد شد.

شاید برای بسیاری از دختران جوان افغان در سایه تبلیغات رسانه های حاکم و مرتجع مغلوب چنین تصویری ایجاد شود که وضعیت زن و جامعه افغان تا بوده چنین بوده است. حقیقت اما چیز دیگری است. بازخوانی تاریخ معاصر افغانستان از منظر بیطرف نشان میدهد که تا قبل از استیلای باندهای مسلح مجاهدین و طالبان و دولت کنونی، زنان افغان در شرایطی برابری بهتر از سایر زنان منطقه قرار داشتند. وضعیت آنان هیچگونه شباهت و قرابتی با وضعیت زن در افغانستان امروز نداشت. وجود یک دولت سکولار منعهد به فراهم نمودن تسهیلاتی چون آموزش، کارپایی، بهداشت، حقوق بازنشستگی و بی کاری و بویژه اجرای قوانین مدنی و جزایی مدرن و غیر مذهبی از جمله ویژگیهای جامعه افغانستان قبل از شیوع طاعونی بود که بنام مقابله با نفوذ کمونیسم، با منابع مالی شیخ نشینهای خلیج فارس و طراحی سازمانهای جاسوسی آمریکا و انگلیس در افغانستان پراکنده شد.

خشونت امروزه نه تنها در افغانستان بلکه در خارج کشور یکی از معضلات بزرگ زنان افغان محسوب میشود که با تداوم بی- حقوقی محض و نادیده گرفتن او به عنوان موجودی برابر در خانواده و جامعه توأم گشته است. حضور زنان افغان در کشورهای غربی وشرایطی کاملاً متفاوت از افغانستان به عاملی بسیار مهم در آگاه شدن بسیاری از آنان به حقوق بنیادی خود تبدیل شده است. مردان و خانوادهاهایی که آمادگی درک و قبول شرایط جدید و ملزومات زندگی در آن را کماکان درک نمیکنند با تناقض های فاحشی روبرو میشوند. در این خانواده ها تلاش خواهد شد همان مناسبات روبرو در بین خانواده های سنتی و مذهبی را حفظ کنند. بنابر این از زن انتظار دارند که چون ماشین سسکس و تولید مثل و پخت و پز و انجام دیگر کارهای خانه بپردازد. و چون بردگان جنسی که گویی وظیفه و کاری جزانجام اموراتی که از جانب مرد خانه و بطور سنتی برای وی در نظر گرفته شده است ندارند زندگی کنند. در چنین فضایی بسیاری

از زنان افغان طغیان میکنند و در مقابل و همچون همیشه مردان به دم دست ترین ابزاری که خدا و پیغمبر و سنت و رسم و عرف و 'اعتبار' و 'عیرت مردانه اش' برایش مجاز شمرده، یعنی اعمال خشونت که گاه به نقض عضو زن و یا تهدید جانی او منجر میشود متوسل میشوند. کم نیستند زنان افغان که به علت خطرات جدی که از جانب شوهر یا مردان فامیل جانیشان را تهدید میکند تحت مراقبت پلیس و در خانه های امن زندگی میکنند.

مراجعه به تعداد بسیاری از این پرونده ها و مطالعه آنها نشان میدهد که عقب ماندگی فرهنگی، بی سوادی و باورهای مذهبی از جمله عوامل بنیادی انتقال شرایط غیر انسانی حاکم بر زن افغان به خارج کشور و در مواردی حتی تشدید آن روابط و مناسبات زن ستیز است. من در تجربیات شخصی خود با اینگونه خانواده ها دریافته ام که کم نیستند مردانی که پس از فرو نشستن گرد و غبار این دعواها، عاجز و بی پناه و زیون در جستجوی یافتن راه حلی از سر نامی و نادانی به هر خس و خاشاکی متوسل میشوند و کمک میطلبند. نکته قابل ذکر در این مورد اشاره به مردانی است که علیرغم اقدامات و برخوردهای خشونت آمیزشان خود نیز به نوعی قربانی نظام و مناسباتی است که زندگی را بر همسران، خواهران و دختران و مادرانش سیاه کرده است.

سازمان زنان برای زنان افغانستان که بخشی از فعالیتهای خود را به امور تربیتی و آموزش مردان اختصاص داده و میدهد در گزارشی از قول یکی از افسران ارتش که در دوره های آموزشی و تربیتی این سازمان شرکت کرده بود مینویسد که تا قبل از جلسات آموزشی مربوطه هرگز به نقش مهم و تعیین کننده زن در جامعه فکر نکرده بودم. هرگز به اثرات مخرب و نابود کننده تجاوز به زنان نیندیشیده بودم. قبل از این هر پرونده تجاوزی را که به من می سپردند بی علافتی و بی اهمیتی بدان نگریسته و برخورد میکردم. پس از این آموزشها اکنون فرا گرفته ام که بایستی نگاهم را عوض کنم و ... هدف از طرح این موضوع یاد آوری اهمیت آموزش و پاشیدن بذر آگاهی در جامعه می باشد. امروزه ثابت شده است که بدون درگیر کردن ان نیم از جامعه (مردان) که مستقیماً در تحمیل این شرایط غیر انسانی به زنان دست دارند و حامل و حافظ مناسبات مردسالار موجود هستند عملاً امکان آزادی زن مقدور نیست. و یا هزینه دستیابی به آنرا بالا میبرد. جنبشی با چنین استراتژی و تاکتیکی نمیتواند از آموزش مردان و بویژه مردان کارگر و زحمتکش در این عرصه غافل بماند. بویژه برای کسانی که بر این باورند که علیرغم ظرفیتهای نظام سرمایه داری در از میان بردن بسیاری از نابرابریها و اجحافات نظامهای پیشین در حق زنان، این نظام هرگز قادر نخواهد بود برابری واقعی زن و مرد را پذیرفته و تحقق بخشد.

جنبش آزادی زن افغانستان تنها در صورتی پیروز خواهد شد که بتواند پایه های طبقاتی خود را در میان زنان کارگر و زحمتکش تحکیم و گسترش دهد. در این زمینه بایستی توجه نمود که بسیاری از زنان کارگر و زحمتکش بیش از زنان سایر طبقات و اشرار تحت نفوذ، تأثیر و فشار مذهب قرار دارند. بنابراین اگر چه نشان دادن سیه روزی و زندگی سخت و طاقت فرسای آنان کاری چندان سخت نخواهد بود، بزیر کشیدن اوهام و خرافاتی که نسل اندر نسل بخوردش داده اند و هر روزه با هزار ابزار آنرا تولید و بازتولید میکنند آسان نخواهد بود. در همین رابطه در کنار فعالیت برای ایجاد تسهیلات لازم برای آموزش و کار و امثال آن تلاش برای برچیدن مدارس مذهبی و اختصاص بودجه های موجود به امور آموزش عمومی و بویژه برای دختران و زنان اهمیت فراوان دارد. بایستی تلاش ورزید اگر امکان بستن مدارس مذهبی موجود نباشد آنها را بایکوت کرد.

امروزه نهادها و منابع اطلاع رسانی نقش تعیین کننده ای در پیداری و آگاهی مردم دارند. در حال حاضر مجموعه عظیمی از مطبوعات و رسانه های جمعی در داخل و خارج افغانستان این وظیفه را بعهده گرفته اند. اگر چه به علت سطح غیر قابل باور اجحافات و جناباتی که در افغانستان بر زنان میروند این رسانه ها ناگذیر به موضع گیری و بازتاب گوشه هایی از آن میشوند، با وجود این از نقد رادیکال و اساسی مسئله پرهیز میکنند. گذشته از تعلق طبقاتی و دیگهای بسیاری از این رسانه ها، یکی از عوامل اساسی این امر محافظه کاری و درک سنتی از مسئله زن، مذهب، دولت و حقوق جهانشمول انسان است. این محافظه کاری مشتمل کننده و ارتجاعی بجای ریشه یابی عوامل آفت بزرگی که جامعه افغان را فرا گرفته است، عملاً به توجیه و سفسطه این مسائل میپردازد.

عدم دخالت فعال نیروهای مترقی و لائیک و غیر مذهبی جامعه افغانستان در اموراتی که به نوعی با مذهب مرتبط میشوند از مسائل دیگری است که جبهه آزادی زن افغان را از یکی از نیروهای بلقوه پیشینیان خود محروم کرده است. این نیروها بدون وارد شدن

در این عرصه و به چالش طلبیدن نیروهای مرتجع مذهبی و سیاستهای ضد زن دولت، نخواهند توانست به ابتداییترین وظایف خود در دفاع از دموکراسی و حقوق انسانی و برابر همه شهروندان و بویژه زنان به عنوان سمبل آن عمل نمایند. بی تردید این مبارزه ای است بسیار سخت و سنگین و پر بها. تجربه گرانمای سالهای اخیر نشان میدهد که جز به گورستان تاریخ سپردن نظام موجود افغانستان با تمام افکار و باورهای قرون وسطایی طالبانی و مجاهد و امثال آن به عنوان اولین اقدام برای مهیا نمودن جامعه ای که سالهاست زن محروم و سرکوب شده افغان در رویای دستیابی بدان است موجود نیست.

امروزه در افغانستان و در کل منطقه نیروهای مرتجع و عقب مانده، به زنان نه به مثابه نیمی از جامعه، و فرصتی که میتواند در صورت بارور شدن و ابراز وجود، هیولای دین و استثمار را در همراهی با مردمان کارگر و زحمتکش به گورستان تاریخ بسپارد بلکه آنان را تهدیدی علیه اعتقادات عهد عتیق و (در صورت آزادی) بهم ریختن بنیادهای جامعه ای که بر تجاوز و اجحاف و تحیض و قتل زنان بنا شده است میدانند. بی دلیل نیست همه نیروهای این طیف، صرف نظر از طالبانی و مجاهدین و سلفی و اخوانی، علیرغم هر تنوع نظری و قرآنی از آیات عهد عتیق داشته باشند در مورد مسئله زن و جایگاه او در جامعه متفق القولند و از یک منبع تغذیه میکنند.

امیربالیستها و دولت کزازی همواره مسئله زنان را بگونه ای مطرح میکنند که اگر طالبان برگردد چنین و چنان میشود! آنان این موضع را نه از سر دلسوزی برای زن افغان بلکه برای توجیه اقدامات ضد زن خود مطرح میکنند. آنان همان قدر با زنان همدلی میکنند که در هیچ مذاکره و توافقنامه ای با طالبان یا گروههای مشابه، مسئله حفظ حرمت زنان و عدم تجاوز به حقوق آنان را مطرح نکرده اند! نه تنها چنین نکرده اند بلکه از آنجا که در بنیادهای فکریشان شباهتها و توافقات فراوانی با هم دارند اساسا مشکل چندانی بر سر مسئله حساسی چون مسئله زن در افغانستان با هم ندارند. اربابان آقای کزازی علیرغم ادعاهای بسیار، هرگز همین جنگ سالاران حاکمی که بسیاریشان شخصا مسئولیت قتل و تجاوز به صدها نفر مرد و زن افغان را بعهده دارند و شاهدان و مدعیان حاضر و در قید حیات فراوانی دارند، را هرگز مورد ستیاق قرار ندادند! چرا که اینها مسئله آنها نیست. زندگی زن افغان در معادلات خرد و کلان آنان جایی ندارد. آنان پروایی از نابودی زندگی نیمی از جمعیت افغانستان در سی سال گذشته نداشتند و تا هر زمان دیگر هم لازم باشد ندارند.

دولت کنونی افغانستان که همواره تلاش میکند در انظار جهانیان خود را 'معتدلتر' از سایر گروههای پوزبسیون و اپوزبسیون افغانی قلمداد کند در کنفرانس صلحی که در سال ۲۰۱۰ با دیده و دغدغه بسیار سازمان داده شد، تنها یک نماینده زن را به آن راه داد. مظاف بر آن در کنفرانس بین المللی که در دسامبر سال ۲۰۱۱ در آلمان برگزار شد و نمایندگان بیش از ۹۰ کشور جهان در آن شرکت کردند، برگزار کنندگان از پذیرش هیئت های نمایندگی زنان در کنفرانس خودداری کردند که خشم فراوان فعالین زن افغان را برانگیخت. این قبیل نشستها که قرار است در آنها مسائل عمده و کلان جامعه افغان در آن بحث و بررسی گردد با عدم حضور فعالین و نمایندگان سازمانهای زنان افغان بنامی ادعای دروغین طرفهای غربی و افغانی آنرا در پای بندیشان به مسائل عدیده زن افغان بمتابه نیمی از جمعیت این کشور را بر ملا میکند.

همزمان با تداوم کنار گذاشتن زنان در پروسه مباحث و تصمیمگیریها، فشارهای گوناگونی از جانب محافل مختلف برای تشدید باز هم بیشتر محدودیتهای موجود بر زنان در حال رشد است. به عنوان مثال اخیرا شورای علمای افغانستان با انتشار طرحی خواستار انجام مداخله باز هم بیشتر دولت در امور مربوط به مسائل زنان است. در صورت اجرای این طرح که کزازی رئیس جمهور هم از آن دفاع کرده است آپارتاید جنسی تمام و کمالی سراسر افغانستان را خواهد گرفت. طرح خواهان جدایی کامل اماکن آموزشی، کار، خرید و فروش و حتی ممنوعیت مسافرت زنان بدون محرمین همراه شده است. این طرح که کزازی هم در کنفرانس ۶ مارس خود آنرا منطبق بر قوانین شرعی خواند مدعی است که طبق قرآن 'در خلقت بشر مرد اصل و زن فرع میباشد. مضاف بر آن، قوامیت از آن مردان است'.

اکنون در افغانستان شبکه وسیعی از نهادهای خیریه و غیر انتفاعی فعالیت میکنند. این نهادها در کنار دولت افغانستان میلیونها دلار سرمایه از نهادهای ارگانهای کشوری و بین المللی بابت پیشبرد پروژه های خود دریافت میکنند. بخشی از این بودجه تحت عنوان بهبود شرایط زندگی، زیست، کار، آموزش و امثال آن صرف میشود. محدود کارهایی که توسط این نهادها انجام می شود نه از سرعلاقه اشغالگران و یا حکام مرتجع کابل به حقوق زنان افغان بلکه به علت ناکارآمدی دستگاه دولت و البته، تحت فشار افکار بین المللی و بویژه

سازمانها و نهادهای مدافع حقوق بشر و حقوق زنان انجام گرفته و میگردد. مضاف بر اینها، بایستی توجه نمود که سازمانهای غیر دولتی علیرغم ادعای مستقل بودن از دولتها اساسا سیاستهای کلان خود را در راستای سیاستهای بین المللی کشورهای غربی اتخاذ میکنند، بخش اعظم بودجه آنها را این کشورها تامین میکنند و آخرین سنگر نظام سرمایه داری برای غربال کردن هر چه بیشتر مردمان لگد مال شده و فقیر هستند.

وجود این نهادها در افغانستان و فعالیت آنان در میان بخش وسیعی از زنان سوالات مکرری را در مقابل پیشروان و فعالین عرصه زنان در افغانستان قرار داده و میدهد. حضور و فعالیت این نیروها میتواند گاه فرصتهای طلایی برای آگاهی و ارتباطات، آموزش و کاربایی، بهداشت و امثال آنها بوجود بیاورد. بسیاری از نیروهای داوطلب کار در نهادهای خیریه بین المللی افرادی هستند که علاقمندند به هر صورتی که بتوانند به زنان افغان کمک کنند. اگر چه ساختارهای بوروکراتیک موجود موانعی در این راه ایجاد میکنند با وجود این، فعالین زن میتوانند در عرصه هایی از وجود این افراد برای پیشبرد پروژه های مختلف زنان استفاده کنند.

جنبش زنان در افغانستان، بخشی جدایی ناپذیر از جنبش رهایی زن در منطقه خاور میانه میباشد. اگر چه وضعیت زنان افغان با سایر زنان منطقه قابل مقایسه نیست، علائم بسیاری بچشم میخورد که در صورت عدم مقاومت و پس راندن متحجرین سلفی، طالبانی، اخوانی و سایر نیروهای مذهبی که با فرو ریختن دیکتاتورهای منطقه سر بر آورده اند، آنان تمام منطقه را به افغانستان بزرگی تبدیل خواهند کرد. این موضوع مدتهاست نگرانی فعالین امور زنان در کشورهای منطقه نظیر هئا دور از عراق، نوال السعداوی از مصر و احلام بالاج از تونس را بر انگیزه است. آنان اکنون از آن نگرانند که با قدرتیگری نیروهای بنیاد گرای منطقه، بلایی که پس از انقلاب ایران بر سر زنان آمد در جوامع عرب نیز تکرار شود.

جنبش زنان افغان و منطقه علیرغم ویژگیهای محلی خود با هیولای کما بیش مشابهی روبرو هستند. هیولایی که از مذهب، سنت، عرف، عادت و جامعه ای مردسالار و سرشار از تبعیض مضاعف بر زن بر بطن نظام استثمارگرانه سرمایه داری در حال سر بر آوردن است. سالهاست در افغانستان زندگی نیمی از جمعیت را نابود کرده و میرود تا سایه سیاه و شوم خود را بر منطقه بگستراند. برای متوقف کردن این هیولا هنوز دیر نیست. زنان افغان و ایران تجارب بس گرانبهای در این زمینه اندوخته اند. بایستی این تجارب را به سایر بخشهای این جنبش منتقل کرد. زنان منطقه چاره ای جز یافتن راههایی برای پیوند دادن جوایره- های مبارزات محلی و تبدیل آن به سیل بنیان کنی که بتواند این خاکی که جز تبعیض و تجاوز و سرکوب در آن نرویده را شخم زده، بیکار برای همیشه ریشه های دنیایی آزاد و برابر برای همه شهروندان فارغ از باورها، جنسیت، زبان، ملیت، نژاد و سن آنان بنا نهد.

با همه آنچه گفته شد، اگر بخش قابل ملاحظه ای از تاریخ سالهای اخیر افغانستان، همانا حاکمیت مذهب و سرمایه و نظام مردسالار قرون وسطایی موجود است، بخش دیگر آن، تاریخ مقاومت، فداکاری و مبارزه زنان آگاه و دلاور افغان است. زنانی که یک آن از مبارزه برای حقوق برابر و انسانی خود دست نکشیده اند. علیرغم تمامی قید و بندهایی که از هر طرف بر دست و پایش گذاشته اند، او با هزار شیوه (اگر چه به کندی و با بهای بسیار گزاف) مقاومت و مبارزه کرده و میکند. تمامی نظم کهن و قوانین عصر حجر را به چالش میطابد و بربریت و توحش آنرا هر چه بیشتر در مقابل چشم جهانیان به نمایش میگذارد. از همینرو بسادگی میتوان گفت که بازتاب زندگی زن افغان، موثرترین شکلی است که میتوان با آن علائق سادبستی فکری و جنسی ملا و مجاهد و زهربران سیاسی جامعه مردسالار، فاسد و طبقاتی افغانستان را عیان کرد.

رنگین کمان جنبش زنان ترکیبی است از رنگهای متفاوت با ویژگیهای مختص هر دسته! از طبقات و اقشار مختلف درست شده است و تحت تاثیر استنتاجات متفاوتی از مذاهب مختلف اسلامی قرار دارند. فعالین امور زنان که سر رهایی و برابری زن دارند، نمیتوانند این تنوعات را نادیده بگیرند. برای پی ریزی جنبشی رادیکال و موثر بایستی بر زنان کارگر و زحمتکش که پایه های این جنبش را تشکیل میدهند، تکیه کنند. در واقع بدون بمیدان کشاندن این طبقه (بدون توجه به هر میزان فداکاری و فعالیت پیشروان) بسختی بتوان بنیانهای جنبش رهایی زن از سرمایه و مذهب و مردسالاری را تدارک دیده و پیش برد.

در این روزهایی که به پیشواز ۸ مارس رفتیم، بار دیگر بر باورهای انسانی و سوسیالیستیمان در مبارزه برای رهایی زن از استثمار و اجحافات نظام حاکم پای فشرده و دوش بدوش زنان آزاده برای تحقق شان مبارزه خواهیم کرد.

لندن، مارس ۲۰۱۲

آگهی رادیو تلویزیون برابری

در صورت عدم دسترسی به تلویزیون ماهواره ای ،
میتوانید از طریق اینترنت نیز برنامه های تلویزیون
برابری را مشاهده کنید .
1- بطور زنده در ساعات ذکر شده ، در سایت تلویزیون
پیام افغان

www.payameafghantv.com

2- به صورت آرشیو ، در سایت رادیو - تلویزیون
برابری و نیز سایت راه کارگر :

www.radiobarabari.com

www.rahekaregar.com

توجه : بینندگان عزیز تلویزیون برابری دقت کنند که سالی
دو بار - در پانیز و بهار - بطور ناهمزمان در ایران ،
اروپا و امریکای شمالی ساعات تغییر می کنند که البته
هر بار پس از چند هفته ، ساعات این سه منطقه یکسان
می شوند .

سایت رادیو- تلویزیون برابری

www.radiobarabari.com

ایمیل رادیو برابری

info@radiobarabari.com

ایمیل تلویزیون برابری

info@barabar.tv

تلفن پیام گیر تلویزیون برابری

49 - 511- 2617492

همچنین میتوانید از طریق دو شبکه اجتماعی
یوتوب و فیس بوک ، برنامه های برابری را
ملاحظه کنید .

تلویزیون برابری در YouTube

فیس بوک برابری

توجه : " سخن هفته " بیانگر موضع
سردبیری برابری است ، سایر گفتارها و
مصاحبه ها بیانگر مواضع فردی افراد
است و لزوما موضع رسمی سردبیری
رادیو تلویزیون برابری را منعکس
نمیکنند.



رادیو تلویزیون برابری ، تریبونی است برای
درهم شکستن دیوار سانسور و اختناق برای
انعکاس ظنین مبارزات کارگران و همه
مزدبگیران، بیکاران، محرومان، زنان، ملیتها،
اقلیتهای قومی و مذهبی، جوانان و روشنفکران
ایران و ... که برای آزادی و برابری پیکار میکنند
!

برنامه تلویزیون برابری روی شبکه تلویزیون " پیام
افغان" به ترتیب زیر از ماهواره های هات برد و تل
استار پنج پخش می شود.

مشخصات ماهواره :

ماهواره هات برد: 13 شرقی، فرکانس 11179، سیمبل
ریت 27490 ، پولاریزاسیون ، اف.ای .سی

ساعت ماهواره هات برد در ایران و اروپا :

جمعه ها ده ونیم تا یازده و نیم صبح به وقت ایران
برابر با ساعت هشت تا نه صبح به وقت اروپای مرکزی
. بازپخش آن؛ همان روز جمعه ساعت شش ونیم تا هفت
ونیم بعد از ظهر به وقت ایران و ساعت چهار تا پنج بعد
از ظهر به وقت اروپای مرکزی

ساعت ماهواره تل استار پنج در آمریکا وکانادا:

پنجشنبه ها یازده تا 12 شب به وقت غرب آمریکا و کانادا
و یا 2 تا 3 بامداد جمعه به وقت شرق آمریکا و کانادا.
بازپخش آن؛ جمعه ساعت هفت تا هشت صبح به وقت
غرب آمریکا-کانادا و یا ده تا یازده صبح به وقت شرق
آمریکا - کانادا

اینترنت :